۴۰. توحید صدوق (۱۳۹۷/۰۸/۲۳)

سال تحصیلی (۱۳۹۸-۱۳۹۷) - چهارشنبه، ۲۳ آبان ۱۳۹۷

- پیشگفتار(خلاصه)
- احتمال قرائت «عُدد» در تعبیر «لک ای الهی وحدانیة العدد» در دعای صحیفه‌ی سجادیه
- «ودائم لا یأمد»
  - دو معنای «أمد» در کلام علامه‌ی مجلسی؛ غایت، فرا زمانی
  - استعمال «أمد» در معنای فاصله‌ی زمانی
  - تصرم زمانی مغایر با دوام الهی
  - ازلیت الهی مغایر با محدودیت و بینونت
- «و قائم لا یعمد»
  - «رَفَعَ ٱلسَّمَوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۚ»؛ ستون غیر مرئی ای آسمانی بی‌ستون؟
  - احتمال تطبیق آیه‌ی «فِي عَمَدٖ مُّمَدَّدَةِۭ» بر عمر انسان
  - «وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ»؛ امتداد زمین در قیامت از اول خلقت تا آخر
  - اشتراک معنایی «عَمَد» و «أمد» در اشتقاق کبیر
  - «ع» معنای شدیدتر همزه
  - «أمد» امتداد زمانی متصرم و سست، «عمد» امتداد مستحکم
  - نفی دوام زمانی و قیام زمانی در فقره‌ی «دائم لا یامد و قائم لا یعمد»
  - ثبات زمان، عامل جلوه قیامتی زمان در «عمد»
  - سرمدیت خداوند متعال
  - کتاب «الفین» علامه‌ی حلی

پیشگفتار(خلاصه)

احتمال قرائت «عُدد» در تعبیر «لک ای الهی وحدانیة العدد» در دعای صحیفه‌ی سجادیه

به این عبارت از این خطبه‌ی شریفه رسیدیم: **«واحد لا من عدد ، ودائم لا بأمد، وقائم لا بعمد»**[1]. در سه فقره‌ی بعدی فرمودند: **«لیس بجنس فتعادله الأجناس ، و لا بشبح فتضارعه الأشباح ، ولا كالأشياء فتقع عليه الصفات».**

نمی‌دانم راجع به «أمد» هم، بحث شد یا خیر. راجع به «واحد لا من عدد» بحث کردیم.

شاگرد: احتمال «لک وحدانیة العُدد» را مطرح کردیم، اما بحث نکردید.

استاد: **«لَکَ یا إلَهی وَحْدانیةُ الْعُدَدِ، وَ مَلَکةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ»**[2]. این از احتمالاتی است که فقط برای آبروریزی خوب است! گاهی آدم، وقتی مطالبی که از بزرگان علماء شنیده را می‌گوید، می‌گویند: چه حرف‌های خوبی می‌زنی. ضبط صوت بود. یک چیزی از علماء شنیده بود و همه را پس می‌داد. اما وقتی خودش می‌خواهد یک کلمه بگوید، معلوم می‌شود که ... . این احتمال برای همین خوب است. لذا بگذارید، بماند.

علی أیّ حال، «عُدّة» به‌معنای قُوّة است؛ «وأَعِدُّوا لَهُم مّا استَطَعتُم مّن قُوَّة»[3]. حاصل شد اِعداد، عُدّة می‌شود. عِدّة، شماره‌ی زیاد است. عُدّة، قوة و استعدادهای جمع شده است. چون بعدش داریم: «مَلَکةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ».

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحید، ج ۱، ص ۷۰.

[2]. صحیفه‌ی سجادیه، دعای بیست و هشتم.

[3]. الانفال، آیه‌ی ۶۰.

«دمأب ال مئادو»

دو معنای «أمد» در کلام علامه‌ی مجلسی؛ غایت، فرا زمانی

اما راجع به کلمه‌ی «أمد»؛ جلوتر عرض کرده بودم که این خطبه‌ی شریف، در دو جای بحار الانوار، ذکر شده است و مرحوم مجلسی، پیرامون آن نکاتی فرموده‌اند. در جلد چهارم بحار الانوار، صفحه‌ی دویست و بیست و شش، فرموده‌اند: «و الامد: الغاية»[1]. بنابراین «دائم ال بأمد»؛ یعنی خدای متعال دائم است و دوام دارد، «ال بغاية»؛ پایانی هم برایش نیست. «أمد»، یعنی غایت و پایان. پایانی برای او نیست. در اینجا از کتاب بحار، چیز دیگری نفرموده‌اند.

در جلد نود، بر اساس چاپ اسلامیه، فرموده‌اند:

> **«"ال بأمد" أي غاية فيكون بمعنى كثرة المدة أو امتداد زمان فإنه ليس بزماني، والعمد بفتحتين وضمتين جمع العماد وهو ما يعتمد عليه»[2].**

«"ال بأمد" أي غاية، فيكون»؛ این «فیکون» را که مرحوم مجلسی فرموده‌اند، گویا برای این است که چطور معنا کنند. «دائمٌ»، یعنی خداوند متعال همیشگی است. «ال بأمد»، نهایت ندارد. خُب، خود دائم دارد این را می‌رساند. وقتی «دائم» می‌گویی، «دائم» یعنی آنی که نهایت ندارد، دیگر معنا ندارد، بگویی: «ال بأمد». مثل این می‌ماند که بگویی: «دائمٌ لابعدم دوام»! خُب، اینکه معلوم است. خود دوام یعنی همیشگی! می‌گویند: ممکن است بگویی منظور کثرت مدت نیست. «ال بأمد»؛ یعنی مدت بسیار طولانی. اینطور نیست که خداوند دائم باشد و علی ای حال، بعد از یک مدت طولانی تمام شود. خیلی از جاها وقتی می‌گویی دائم است، یعنی خیلی طولانی است. اگر هم یک وقتی تمام شود، ولی خیلی طولانی است. اما در مورد خداوند متعال اینطور نیست، یعنی به کثرت مدت، پایان پیدا نمی‌کند. این یک معنا است.

«فیکون بمعنی کثرة المدة»؛ یعنی دوام خدای متعال به این نیست که مدتش زیاد باشد، ولو پایان داشته باشد.

«أو امتداد زمان»؛ این خوب است. «دائم ال بأمد»؛ اینکه غایت ندارد، یعنی امتداد زمانی ندارد. **«فإنّه ليس بزماني»؛** خداوند متعال که زمانی نیست.

این بیانی که ایشان فرمودند؛ اینکه خداوند متعال زمانی نیست، با سیاق عبارت و قبل و بعدش خیلی مناسبت دارد. این خیلی خوب است. «أمد»، اگر به‌معنای غایت باشد، غایت، پایان یک مبدأ زمانی است. اگر می‌گوییم غایت صد سال، یعنی از حالا تا انتها و زمانی بروید که صد سال تمام می‌شود. این به‌معنای غایت است. اما اگر به این صورت باشد، می‌گوییم: دائم‌ٌن به پایان. «نه به پایان» حالت تکرار و تأکید می‌شود و حالت عرفی پیدا می‌کند.

---

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ: دار احیاء التراث)، ج ۴، ص ۲۲۶.

[2]. همان، ج ۹۷، ص ۲۲۷.

استعمال «أمد» در معانی فاصله‌ی زمانی

اما اگر بگوییم «أمد» به معنای غایت، دو جور به کار می‌رود. معنای پایان کار یکی استعمال آن است. گاهی أمد، به‌معنای خود فاصله‌ی زمانی به کار می‌رود. خط‌کش ده سانتی، سر ده سانت، غایت آن است یا خود ده سانت غایت است؟ هر دوی آن کاربرد دارد. «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»[1] «طال علیهم الأمد» یعنی آن نهایت کار؟! نقطه‌ی پایان که طول ندارد. مثلاً بگوییم سر خط‌کش ده سانتی، خیلی طولانی است! برای سر ده سانتی که طول معنا ندارد. در «طال علیهم الأمد»، «أمد»، یعنی خود بازه‌ی زمانی، خود این فاصله، خود این اندازه‌ی زمانی. اگر به این صورت باشد، خیلی خوب می‌شود. «لا بأمد» ، «أمد» یعنی تصرم زمانی. نه یعنی پایان رسیدن یک زمان. خود بستر زمان مراد است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: خداوند متعال دائم است، اما نه به أمد. یعنی نه به این تصرم زمانی‌که به یک جایی می‌رسد و از آن جا در می‌شود. اصلاً به این صورت نیست. لذا در آن جلد بحارالانوار فرمودند: «فانّه لیس بزمانی».

---

[1]. الحدید، آیه‌ی ۱۶.

تصرم زمانی مغایر با دوام الهی

شاگرد: یعنی امتداد زمانی بی‌نهایت ندارد؟

استاد: بله؛ با این بیان مطلب خیلی مهم می‌شود. حضرت علیه السلام فرمودند: «واحد لا من عدد»، برای خداوند متعال، وصف وحدت به کار می‌بریم و توصیف می‌کنیم، اما اصلاً از سنخ وحدت عددی نیست. عین همین را در اینجا می‌گوییم: «و دائم»؛ خدای متعال دوام دارد، اما دوام به این معنا نیست که همیشه بوده و همیشه خواهد بود. اینکه أمد می‌شود. اینکه تصرم زمانی می‌شود. اصلا اینطور نیست. اینکه می‌گوییم خدای متعال دوام دارد، یعنی فوق زمان است. برگذشته و آینده و ... محیط است. دوامی است که ریخت‌ش، ریخت تصرم زمانی نیست. سیلان وجودی، حرکت جوهری و اصطلاحات کلاسی، برای دوام خداوند متعال نیست. دوام او، یعنی وجودی است که پخش نیست. وجودی است که بُعد چهارم ندارد که امروز و فردا و دیروز داشته باشد. اگر امروز و فردا و دیروز داشته باشد، می‌توان زمانش را کم و زیاد کرد. تعبیر امام علیه السلام، در همین کتاب توحید صدوق بود: هرچه که بتواند زیاد شود، می‌تواند کم شود. زیاد و کم شدن، لازمه‌ی امکان است. نقص است. دوام او، تصرم بردار نیست. نمی‌توان آن را به قبل و بعد متجزی کنند. دوامی است که محیط بر همه‌ی قبل و بعد است.

ازلیت الهی مغایر با محدودیت و بینونت

ازلیت خداوند متعال هم، همینطور است. نمیدانم در همین خطبه بود یا در قبل و بعدش. حضرت علیه السلام، ازل را به همین صورت معنا میفرمایند؛ ازل نه یعنی این که همیشه بوده است. تعبیر به این صورت بود: کسی که خداوند متعال را محدود کند، او را از ازل انداخته است. خداوند محدود میکند و میگویی ازلی نیست. اصلاً قیقاً صفت با عدم ازلیت همراه است.

> **«لشهادة كل صفة أنّها غير الموصوف، وشهادة الموصوف أنّه غير الصفة، وشهادتهما جميعا على أنفسهما بالبينونة الممتنع منها الأزل»[1].**

«الممتنع منها الازل»؛ دو چیزی که بینونت دارند، دیگر ازلی نخواهند بود. یعنی بینت، حد میآورد. حد او را از ازلیت میاندازد. و حال اینکه ازلیت بهمعنای چیزی است که همیشه بوده است. خُب، اینکه منافاتی ندارد؛ الف و باء از هم متبایین هستند. همیشه هم بودهاند؛ فرض میگیریم. حضرت علیه السلام میفرمایند: خیر؛ این ازلی که برای خداوند متعال است، به این معنا نیست که همیشه بوده است. این ازل، یک ازلی است که اگر آن را محدود کردید، دیگر آن ازل معنا ندارد. در صفحه سی و پنج هم نزدیک همین عبارت آمده است. حضرت علیه السلام میفرمایند:

> **«لشهادة العقول أنّ كل صفة وموصوف مخلوق وشهادة كل مخلوق أنّه خالقا ليس بصفة ولا موصوف، وشهادة كل صفة وموصوف بالاقتران، وشهادة الاقتران بالحدث، وشهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدث»[2].**

در این عبارت میگویند حدث باعث امتناع ازلیت میشود.

نکتهای که میخواستم عرض کنم، این بود: در اینجا برای اینکه کلام صرافاً حالت توضیحی پیدا نکند و با تعبیر «واحد من ال عدد» توافق سیاقی داشته باشد، «أمد» را بهمعنای غایت نمیگیریم. «أمد» را بهمعنای آن بستری که غایت، پایان آن است، میگیریم. خود آن فاصله، أمد است، نه غایت آن. آنچه که در لغت بهمعنای غایت گفتهاند را، وقتی نگاه کنید، میبینید غایت، معرِّف این فاصله است؛ نه خود غایت. خیلی میان این دو تفاوت است.

[1]. شيخ صدوق، التّوحيد، ج ١، ص ٥٧.

[2]. همان، ص ٣٥.

«و قائم ال بعمد»

«رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا»؛ ستون غیر مرئی یا آسمانی بی‌ستون؟

جمله‌ی سوم «و قائم ال بعمد» است. خدای متعال دائم است، اما نه دوام زمانی و خلقی. واحد است، اما نه وحدت عددی، قائم است، اما نه به اتکاء به ستون. الآن زید قائم است. به چه چیزی قائم است؟، به عمد ستون فقراتش. اگر این ستون فقرات را نداشت، بدنش می‌افتاد. کما اینکه در آن روایت هست که روح انسان هم مثل ستون فقرات عمد دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: «**دِعامَةُ الْمُؤْمِنِ عَقْلُهُ**»[1]؛ ستون فقرات روح انسان، عقلش است. اگر عقلش را صدمه بزند و به کار نگیرد و ستون فقرات روحش ضعیف باشد، کارآمدی ندارد. هر چیزی، عمد دارد. «**رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا**»[2]؛ خداوند متعال آسمانها را بدون ستون به پا داشته است. حال یعنی ستونی نیست و ستونی هست و شما نمی‌بینید؟ هر دو را در کتابهای تفسیری مطرح کرده‌اند. «رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا»؛ ستونی که شما ببینید ندارد، اما ستون دارد. ای خیر، «بغیر عمد»؛ ا ستون ندارد، «ترونها»؛ می‌بینید که ستون ندارد. هر دوی این احتمالها، در آیه وجود دارد.

یادم می‌آید، سن بنده کم بود. کسانی که خیلی به تطبیق آیات بر مسائل علمی علاقه دارند، به مدرسه می‌آمدند و صحبت می‌کردند. خدا رحمت کند! «بغیر عمد ترونها» [را می‌گفتند] یعنی جاذبه. ستون دارد، اما جاذبه به چشم نمی‌آید. ایشان به این صورت معنا کرده‌اند. «بغیر عمد ترونها»؛ آسمانها به ستون بر پا است. آن ستون چیست؟؛ نیروی جاذبه‌ای است که اینها را به هم نگه داشته است. اما این ستونی نیست که به چشم بیاید. «بعمد ترونها» نیست.

در اینجا «قائم» به چه معنا است؟

شاگرد: وقتی خداوند متعال، قائم به بعمد است، پس «ترونها» باید صفت «عمد» باشد نه صفت «سماوات».

استاد: وقتی رافعش را به خداوند متعال نسبت داده است، کافی است. «رفع السماوات»، پس رافع دارد. سماوات رافعی دارد که همان خداوند متعال است. پس متکی علیه، خداوند متعال می‌شود، بلا عمد. یعنی دیگر عمد، ثالث ندارد. حال بحث آیه‌ی شریفه جای خودش. نمی‌دانم در چند آیه، مادیه «عمد» آمده است. یکی که در سوره‌ی مبارکه‌ی «همزه» است: «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»[3]. در این آیه، خیلی معنا وجود دارد. اینجا به کلمه‌ی عَمَدی که قبلاً داشتیم، مربوط می‌شود.

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۱، ص ۹۶.

[2]. الرعد، آیه‌ی ۲.

[3]. همزه، آیه‌ی ۹.

احتمال تطبیق آیه‌ی «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» بر عمر انسان

خیلی‌ها اشتقاق کبیر را قبول ندارند. شاید مسخره هم بکنند. خُب، هر کسی روی حساب استنتاجی که از حرف‌ها دارند، رد می‌کند.

شاگرد: چهار مورد است: «خَلْقُ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»[1] و «إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ»[2].

استاد: کلمه‌ی «عمد ممدده» نکته‌ای دارد که شاید به بحث ما، مربوط باشد. حضرت علیه السلام، در این عبارت، دو کلمه را کنار هم گذاشته‌اند. از حیث قافیه، وزن، خصوصیات و حرف که یکی هستند. از حیث اشتقاق کبیر هم یکی هستند: «عمد» و «أمد». یکی با عین است و دیگری با همزه است. اگر اشتقاق کبیر درست باشد، باید «عمد» با «أمد»، ارتباطی داشته باشد؛ یک اشتراکی داشته باشند. «أمد»، به‌معنای یک غایت است؛ به‌معنای یک مدت زمانی است. «عمد» به‌معنای ستون است. خُب، ستون چه ربطی به «أمد» دارد؟! آیه را بخوانیم و ببینیم چیزی به ذهن می‌آید یا نه؟

> **«وَيَلُفُّ الْكُلَّ هُمُزَةُ اللُّمَزَةِ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ، نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ، إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»**

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»: آتشی که تطلعش بر فواد است. «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ»؛ این ناری که تطلعش بر فواد است، همراه و چسبیده و ملازم با آن‌ها است. به چه صورت با آن‌ها همراه است؟ «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»؛ در یک ستون ممد طولانی. این «عمد ممد» چیست؟

شاگرد: ستونی است که آن‌ها را تشکیل می‌دهد.

استاد: ایشان گفتند آیا این عمد ممد، همین هشتاد سالی است که در این دنیا زندگی کرده است؟ این عمد ممد است. هشتاد سال برای خودش آتش کسب کرده است، یا نه، چیز دیگری است؟ در روایت دارد صدایی آمد؛ حضرت صلّی اللّه علیه و آله، از جبرئیل علیه السلام سؤال کردند که صدای چه بود؟ گفت: کافری الآن مُرد. توضیح قبلش این بود: یک سنگی از لبه‌ی جهنم رها شده بود، هفتاد سال طول کشید تا به ته جهنم رسید. جهنم و بالا و پایین و هفتاد سال.

---

[1]. لقمان، آیه‌ی ۱۰.

[2]. الفجر، آیه‌ی ۷.

«وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ»؛ امتداد زمین در قیامت از اول خلقت تا آخر

به‌عنوان احتمالی که می‌توان روی آن فکر کرد، عرض می‌کنم؛ یادتان هست که راجع به آیه‌ی شریفه ی «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ» [1] بحث کردیم. زمین را چه طور می‌کشند؟ «مدّت» در این آیه به چه معنا است؟ دنبالهی آن می‌فرماید: «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» [2]. آیا یکی از وجوه «مدّت» می‌تواند این باشد که در صحنه‌ی قیامت، از اول خلقت زمین تا آخر خلقتش، به صورت «عمد ممدد» حاضر می‌شود؟ چرا؟؛ چون که صحنه‌ی قیامت، صحنه‌ی احاطه بر همه‌ی زمان‌ها است. وقتی کسی به صحنه‌ی قیامت وارد می‌شود، «اذا الارض مدّت» می‌شود. حال دیگر به زمین به‌عنوان سه بُعدی نگاه نمی‌کنید. به زمین نگاه می‌کند، به‌عنوان یک هم بافته چهار بُعدی. طول و عرض و عمق و از اول تا آخر. یک ارض ممدود موجود است. البته این‌ها محتملاتی است برای فکر کردن. ببینیم آیا سر می‌رسد یا نمی‌رسد.

اگر این‌جا این احتمال فی الجمله درست باشد که «أمد ممدد» به‌معنای طول عمر او باشد که «إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ»، مثل بیان امام علیه‌السلام می‌شود که فرمودند: «الصراط صراطان؛ صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة» [3]. این‌جا هم همه روی صراط راه می‌روند. هر که در این‌جا از صراط خوب در می‌شود، آن‌جا هم در می‌شود. وقتی در این‌جا اهل «همزه و لمزه» است، اهل «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» است در آن‌جا به چه صورت می‌شود؟ «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ، إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ» آتش خدای متعال! همان‌طور که خدای متعال جنت دارد، نار هم دارد. «إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ»؛ آن‌ها را رها نمی‌کند. «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» همراه آن‌ها است.

---

[1]. الانشقاق، آیه‌ی ۳.

[2]. همان، آیه‌ی ۴.

[3]. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ج ۱، ص ۳۲.

اشتراک معنایی «عَمَدَ» و «أمد» در اشتقاق کبیر

خُب، اگر این احتمال باشد، شاید به ذهن بیایی که باید یک رابطه‌ای باشد. حتی «عمد» به یک نحوی با زمان و امتداد ربط دارد. ستون، یک نحو امتداد را می‌رساند. خُب، اگر اینطور باشد، هر دو یکی باشند. جلوتر می‌رویم. اگر «ع» در «عمد» را برداریم، الف در «امد» را برداریم، ته‌ش «مد» می‌ماند. «مد» به‌معنای کشش است. اشتقاق کبیر همین است؛ «مد» و «ممدود»، «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» «ممدد» دو حرفی شد. «مد» خودش کشیده است؛ دوام است. «عمد» و «امد» می‌توانند در اصل امتداد، با هم شریک باشد. فقط تفاوتش به همزه و عین است.

«ع» معنای شدیدتر همزه

این هم معلوم نیست سر برسد. قبلاً بهعنوان محتملات بحث کردهایم. هر کلمهای که همزه در آن بیاید، اگر به جای آن، عین بیاید، عین، همان معنا را، بهصورت محکمتر، غلیظتر، با یک درجهی بالاتری، ادا میکند. یعنی اگر «امد» بهمعنای مدت و امتداد است، «عمد» امتدادی محکمتر و با استحکام بیشتر و سفتتر است. خُب، روی این حساب معنای عرفی که مانعی ندارد. جای آن رفیق مان خالی است! اینها را که در مباحثه میگفتم، میخندید! خدا حفظش کند!

«أمد» امتداد زمانی متصرم و سست، «عمد» امتداد مستحکم

خُب، اگر «أمد» به‌معنای زمان باشد، مد است، اما مدی است که به چشم نمی‌آید. ستون هم مد است، اما مدی است که سفت است و جسم است؛ به‌صورت کامل می‌توانیم آن را ببینیم. خُب، اگر به این صورت باشد، تطبیق «عمد» بر ستون، تطبیق بر یک صخری و مصداق است؛ معنای «عمد»، دقیقا به‌معنای ستون نیست. ستون از آن حیثی که یک امتداد محکم پا بر جایی را می‌رساند، «عمد» است و زمان از آن جایی که یک امتدادی را می‌رساند، امتدادی که متصرم است، سفت نیست، همه‌ی اجزایش موجود نیست، کم متصل قارّ نیست، لذا «أمد» می‌شود.

نفی دوام زمانی و قیام زمانی در فقره‌ی «دائم ال بامد و قائم ال بعمد»

«قائم ال بعمد»؛ الآن خیلی خوب شد. دوام خدای متعال زمانی نیست. قیام خدای متعال مکانی نیست. یعنی طوری نیست که ستون فقرات داشته باشد یا یک عصایی داشته باشد که به‌آن تکیه بدهد. اساساً قیامی که با «عمد» است، بُعد دارد، امتداد دارد. «امد» و «عمد» در دم مشترک هستند. در میم و دال مشترک هستند. خدای متعال چیزهایی از دوام و قیام دارد که اصالاً ربطی به «مد» و امتداد ندارد. چه امتداد «امد» که زمانی است، چه امتداد «عمد» که ستونی است و مکانی است. ابعاد ثلاثه‌ی مکانی ندارد، بُعد چهارم زمانی هم ندارد. ولی قیامش را دارد، دوامش را هم دارد. این زیباترین بیان است که امام علیه‌السلام اوصاف الهی را از تشبیه تخلیه کرده‌اند. «دائم»؛ دوام دارد، اما «ال بأمد»؛ دم و کشیدن در آن نیست. دم خفیف متصرم زمانی ندارد. «قائم» سر و پا ایستاده است، اما نه ایستادن مکانی که سرش بالا و پایین و بُعد ببرد. «ال بعمد»؛ یک امتداد سفتی که مکانی باشد. ابعاد ثلاثه را به خودش بگیرد.

شاگرد: این سه قید با هم کل حالات کم را در بر می‌گیرد. کم متصل، کم منفصل، کم غیر قار.

استاد: بله؛ این هم نکته‌ی پایانی می‌شود. اول فرمودند: «واحد ال بالعدد»؛ کم منفصل نیست. خدای متعال واحد است اما نه وحدتی که کم منفصل است. دائم است اما نه به آن کمی که متصل غیر قار است و قائم است، نه به آن کم متصلی که قار است. بنابراین این سه فقره، تمام انواع عرض کم را از خداوند متعال برداشت و برای خداوند متعال، به تناسب هر کمی صفتی را ثابت کرد که تشبیه از جهت کم در آن نیست. وحدت غیر تشبیهی، دوام غیر تشبیهی و قیام غیر تشبیهی.

حال عبارت بعدی را ببینید. اگر ما اینها را مباحثه می‌کنیم، اصل کار این است که شما چیزی بفرمایید. من پر گویی کنم بی ادبی است.

ثبات زمان، عامل جلوه قیامتی زمان در «عمد»

شاگرد: دوام زمانی داریم و غیر زمانی؟

استاد: این سؤال ماند. این سؤال، سؤال خوبی است. اگر این احتمال درست باشد که «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» به‌معنای عمر است، عمر که قرار شد «امد» و زمان باشد، چرا آیه‌ی شریفه، عمر او را با عین آورده است؟ باید «فی أمد» باشد. با این توضیحی که عرض کردم، خیلی قشنگ می‌شود. ببینید همین امد ِسست، امد متصرم زمان دنیا که موجود و معدوم می‌شود – دیروز رفت و تمام شد، فردا هم که هنوز نیامده است- امتدادی است که سست و متصرم است. همین امد در قیامت به‌عنوان کم متصل قار، کلش موجود است. اول و آخرش موجود است. حالا دیگر متصرم نیست. اگر این احتمال درست باشد، قرآن کریم می‌فرمایدِ این امد سست، این زمان دنیا که به این صورت می‌گذرد، وقتی در صحنه‌ی قیامت وارد می‌شوید، دیگر امد نیست، بلکه «عمد» است. یعنی محکم است و همه‌اش موجود است. مثل یک ستونی که کل اجزای آن، دفعتا موجود است، کل عمر هشتاد سال‌ه هم، دفعتا با هم موجود است. بنابراین در اینجا «قائم ال بعمد»، به‌معنای امتداد محکم شده که می‌خواهد ابعاد ثلاثه را نگه دارد. در آیه‌ی شریفه هم، ولو زمان است، اما صبغه‌ی تصرم زمانی اصالً مقصود آیه نیست. صبغه‌ی ثبات زمان، جهت باطن زمان که کلش موجود است، مقصود است.

سرمدیت خداوند متعال

شاگرد: دوامی که زمان نداشته باشد، در همه زمان موجود است.

استاد: برای خدای متعال؟

شاگرد: بله؛ دوامی است که ای اصلاً زمان ندارد ای زمانش موجود است.

استاد: بنده مثالی میزنم؛ «وَللّهِ المَثَلُ الأَعلَی»[1] الآن شما میفرمایید: دو و دو، چهار میشود. این را بهعنوان یک مطلب خیلی واضح قبول دارید. دیروز دو و دو، چهار میشد و امروز هم؟ و فردا هم؟ دو و دو چهار میشود، دوام دارد ای ندارد؟ دوام دارد یعنی امروز هست، فردا هم هست؟ ریختش را نگاه کنید. مجموع ضلعهای مثلث قائم الزاویه برابر است با مربع وتر. این فرمول فیثاغورس است. این فرمول دوام دارد ای ندارد؟ شما جواب من را بدهید.

شاگرد: این شأنیت زمان ندارد که بعد بگوییم دارد ای ندارد. چیزی که شأنیت زمان داشته باشد، ولی میخواهیم بگوییم دائم است یعنی فوق زمان است.

استاد: شما جواب من را بدهید. قاعدهی فیثاغورس دوام دارد ای ندارد؟

شاگرد: دارد.

استاد: یعنی هر روزی که میرود، این دوامش به همراه زمان ادامه پیدا میکند؟ شما قضیه را درک کنید، آیا به این صورت است؟ اگر به این صورت بود که ممکن بود فردا تغییر کند. دوام زمانی به این صورت است. بلکه دوام زمانی ندارد، اما در عین حال شما میگویید دائم است. تلطیف ذهن کنید؛ الآن که جواب من را دادید و گفتید قاعدهی فیثاغورس دوام دارد، منظورتان از این دوام چیست؟ یعنی میگویید امر ثابت است. زمان برای حرکت است. اما قاعدهی فیثاغورس که دوام دارد، یعنی یک امر ثابت است.

شاگرد ۲: حالش دوام دارد. وضعیتش دوام دارد.

استاد: «حالَ ای زال». خود حال، آنی است که تمام میشود.

شاگرد ۲: مثلاً شخصی به یک چیزی تکیه کرده است، حالت او ثابت است و منشأ ثباتش، همان چیزی است که به آن تکیه کرده است.

استاد: بعداً میتواند بیافتد. حالا در اینجا میتواند بیافتد ای نه؟

شاگرد: در اینجا نمیتواند بیافتد.

استاد: پس حال نشد.

شاگرد: می‌خواهد عمد را بگوید.

استاد: نه، ایشان نمی‌خواهند «عمد» را بگویند. ایشان می‌گویند دوامی که زمانی نباشد، اصلاً معنا ندارد. من به این صورت فهمیدم. مشکل ایشان، این است که می‌گویند دوام با زمان جوش خورده است. نمی‌شود دوام را بیاوریم ولی زمان را نیاوریم. من مثالم را برای همین عرض کردم. یعنی اینطور نیست. دوام خدای متعال که «یلیق بذاته». من مثال زدم که تمام حقایق ثابته، دوام دارند. بنده این چند سؤالی که کردم به این خاطر بود که ارتکاز شما معیت می‌کند که بگویید دوام دارد اما بعد از اینکه بر می‌گردید و تلطیف می‌کنید، می‌بینید مقصود شما این نبود که یعنی دیروز بود و فردا هم هست. اصلاً مقصود شما این نیست. بلکه مقصود از دوام، یعنی ثبات. یعنی تکان نمی‌خورد. دوام، تکان بخور نیست. تکان بخور از چه چیزی؟ از موضع حق. از موطن نفس الامریت و ثباتی که دارد، نمی‌تواند تکان بخورد. تازه خود این مثال، مسبوق به ذات الهی است. تمام حقایق، مسبوق به ذات او هستند. همه به او بر می‌گردند. او که سابق بر همه حقائق است، دوامی دارد که ریخت دوامش حتی با دوام این ثابتها فرق می‌کند. یک دوامی است که مختص خودش است. در تعبیرات مرحوم میرداماد «سرمد» است. ملک و دهر و سرمد. ملک، عالم حرکت است. دهر، وعای زمان است. همه زمان در آنجا هست. سرمد، وعای دهر است. یعنی انواع زمانها، هر وعائی برای آن تصور کنید، همه‌ی آنها، نسبت به موطن سرمد که موطن مبدأ مطلق و خدای متعال است، همه‌ی آنها آنجا است. لذا سرمد دوام دارد، دهر هم دوام دارد، این امور زمانی هم دوام دارد. خدای متعال دائم است، اما نه به دوام امد و نه حتی به دوام «عمد» که دهری باشد. بلکه به دوام سرمد که مختص خود خدای متعال است.

---

[1]. النحل، آیه‌ی ۶۰.

کتاب «الفین» علامه حلی

شاگرد: کتابی که مربوط به دلائل عصمت ائمه علیهم‌السلام باشد، چیست؟

استاد: الالفین علامه حلی که دو هزار دلیل برای عصمت میآورند. فخر المحققین که پسر علامه حلی هستند، در وسط کتاب که داشتند کتاب پدرشان را استنساخ میکردند به جایی رسیدهاند؛ نوشتهاند من که به اینجا رسیدم، دیدم این دلیل پدر من برهان نیست و خطابه است، لذا ننوشتم و قلم را زمین گذاشتم. بعد میگویند همان شب پدرم به خوابم آمدند، در خواب برایم ثابت کردند که برهان است، نه خطابه.

و الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.